

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۷
تابستان ۱۳۹۳، ص ۹۷-۱۲۰

مصونیت خانوادگی در جرایم علیه اموال و مالکیت*

دکتر علی مراد حیدری

استادیار دانشگاه حضرت معصومه (س)

Email: heydarilaw@gmail.com

چکیده

روابط مالی و اقتصادی، واقعیت انکارناپذیر و عاملی تأثیرگذار در روابط خانوادگی است و تعامل متقابلی بین این دو وجود دارد. وجود این رابطه باعث شده که در فقه جزایی و قوانین موضوعه، روابط خانوادگی، در سرنوشت کیفری تعرضات نسبت به اموال مؤثر شناخته شود. در فقه اسلامی، مصونیت خانوادگی تنها در قالب «سقوط حد» در جرم «سرقه» و در محدوده رابطه «پدر - فرزندی» مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این، چند مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱. تعیین «دامنه روابط خانوادگی» مؤثر در جرایم علیه اموال و مالکیت؛

۲. تبیین «قلمرو جرایم علیه اموال و مالکیت» متأثر از روابط خانوادگی؛

۳. تشریح «نوع تأثیرگذاری» روابط خانوادگی در جرایم علیه اموال و مالکیت.

در این نوشتار ضمن مبنا قرار دادن تأثیر رابطه خانوادگی در جرم سرقه حدی که بطور مفصل در فقه مطرح شده - و با نگاهی تطبیقی به فقه اهل سنت -، مسائل سه‌گانه فوق مورد بررسی قرار گرفته، و این سوال اساسی مطرح شده که آیا رویکرد قانونی و قضایی موجود در این زمینه، رویکردی مطلوب و صحیح است یا خیر؟

فرضیه مقاله، امکان توسعه کمی و کیفی مصونیت خانوادگی در جرایم علیه اموال و مالکیت، و دستاورد آن، اثبات عدم محدودیت دامنه روابط خانوادگی مؤثر در جرایم علیه اموال به پدر، جد پدری یا مادر و نیز محدود نبودن دامنه جرایم متأثر از روابط خانوادگی به جرم سرقه است؛ پیشنهاد نگارنده، شناسایی مصونیت خانوادگی به عنوان یکی از «معاذیر قانونی عدم مجازات» در قالب احیاء محتوای ماده ۲۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی، و نیز تجدید حیات بند ۵ تبصره ۲ ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ شمسی است، و صدور قرار موقوفی تعقیب - در صورت وجود رابطه خانوادگی بین بزه‌کار و بزه‌دیده -، راه‌کار ارائه شده برای تحقق این پیشنهاد است.

کلیدواژه‌ها: خویشاوندی، خانواده، مصونیت، اموال و مالکیت

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۱۰/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۳/۰۷.
این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی "تبیین جرایم مالی در قلمرو حقوق خانواده" است که با حمایت مالی دانشگاه حضرت معصومه (س) انجام گرفته است..

مقدمه

مصونیت در لغت به معنای مصون ماندن و محفوظ بودن است. (معین، ۴۱۸۱/۳) و در اصل از ریشه صَانَ یَصُونُ به معنای محافظت کردن از چیزی و دور نگاه داشتن آن از موجبات فساد است و گفته می شود انسان از آبرویش محافظت می کند همان گونه که از لباسش محافظت می کند.^۱ و در اصطلاح حقوقی به رهایی یا مستثنا شدن از تعقیب حقوقی گفته می شود. (مارتین، ۲۲۳). به بیان دیگر، مصونیت وضع مخصوصی است که دارنده آن از تعرض مخصوص معاف و محفوظ است. (جعفری لنگرودی، ۶۵۷) و مصونیت قضایی، به مصونیت و معافیت پاره‌ای از اشخاص یا اموال یا حالات از قواعد کلی و عمومی و جاری کشور در امور قضایی یا انتظامی یا مالیاتی گفته می شود. (همانجا)

در این نوشته، مصونیت خانوادگی به معنای هر گونه ارفاقی که خویشاوندان در صورت ارتکاب جرم علیه یکدیگر از آن برخوردار می شوند اعم از عدم تعقیب، تخفیف و یا سقوط مجازات بصورت مطلق یا با شرایط خاص مثل گذشت بزه دیده اطلاق شده است.

اصل مصونیت خانوادگی در معنای مورد نظر، هم در فقه اسلامی و هم در قوانین موضوعه به رسمیت شناخته شده است اما ابهامات متعددی از حیث نوع روابط خانوادگی، نوع جرایم و نوع تأثیر روابط خانوادگی در جرایم علیه اموال وجود دارد. جهت بررسی ابعاد مختلف این مسأله، تأثیر رابطه خانوادگی در جرم سرقت که از حیث فقهی فرد اجزای جرایم علیه اموال و مالکیت است محور بحث قرار گرفته و مباحث مورد نظر بر همین محور و در سه گفتار مطرح می شود.

گفتار اول: دامنه روابط خانوادگی مؤثر در جرایم علیه اموال و مالکیت

از جمله حدودی که در کتب فقهی مطرح شده حد سرقت است که در صورت تحقق شرایط آن سارق با کیفر قطع انگشتان دست مورد عقاب قرار می گیرد. فقهای امامیه به استناد روایات خاص، یکی از شرایط تحقق سرقت حدی را انتفای ابوت ذکر کرده اند. اما در مورد خویشاوندان دیگر هم چون مادر و سایر اقارب اتفاق نظر وجود ندارد. بحث در سرقت بین اقارب تحت عناوین سرقت پدر از مال فرزند، سرقت جد پدری از مال فرزند زاده، سرقت مادر

^۱ الصُّونُ: أَنْ تَقَى شَيْئاً مِمَّا يُفْسِدُهُ وَالْحُرُّ يَصُونُ عِرْضَهُ كَمَا يَصُونُ ثَوْبَهُ (ابن منظور، ۲۵۰/۱۳)؛ صُنْتُ الشَّيْءَ صَوْنًا وَ صَيَانًا وَ صِيَانَةً فَهُوَ مَصُونٌ (جوهری، ۲۱۵۴/۶)

از مال فرزند و سرقت سایر اقارب به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بند نخست: سرقت پدر از مال فرزند

در مورد حکم سرقت پدر از مال فرزند، مشهور فقهای امامیه از جمله شیخ مفید (۸۰۳)، سلار (۲۵۸)، ابن سعید حلی (۵۵۹)، ابن ادریس حلی (۴۸۳/۳)، شیخ طوسی (۷۱۶)، علامه حلی (۲۳۳/۹)، محقق حلی (۱۶۰/۴)، و قاضی ابن براج (۵۴۴/۲)، و بسیاری دیگر از فقها بر این عقیده‌اند که حتی با وجود سایر شرایط نیز، اگر بین سارق و مال باخته رابطه پدر - فرزندی باشد حد قطع اجرا نمی‌شود.

فقهای امامیه در توجیه این حکم به دلایل زیر استناد می‌کنند:

۱. استناد به روایت نبوی «أنت و مالک لأبیک»؛ محمد بن الحسن در روایت صحیح‌ای با اسناد خود از حسن بن محبوب او هم از علاء بن رزین و او از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) به مردی فرمودند: تو و اموالت از آن پدرت هستی (عاملی، ۱۹۵/۱۲)، بنابراین هنگامی که مال فرزند متعلق به پدر باشد، دیگر قطع دست او به خاطر سرقت از مال فرزندش معنا ندارد.

هم‌چنین در کتاب علل الشرایع در مورد فلسفه تحلیل مال فرزند برای پدر این‌گونه استدلال شده که طبق آیه شریفه «یهب لمن یشاء إنائاً ویهب لمن یشاء الذکور»، فرزند، هبه خداوند به پدر است که به هر که بخواهد پسر و به هر که بخواهد دختر عطا می‌کند ضمن این‌که پدر مکلف به دادن نفقه فرزند است چه صغیر باشد و چه کبیر و این‌که طبق آیه شریفه «ادعوهم لأبائهم هو أفسط عندالله»، فرزند منسوب به پدر است و به نام او خوانده می‌شود و نیز به خاطر فرمایش پیامبر (ص) که فرمود: «أنت و مالک لأبیک» (قمی، ۱۲۴/۲)

۲. عموم و فحوای بعضی ادله؛ از جمله ادله‌ای که به فحوای آن در عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند استناد شده، روایت صحیح‌ای است که مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم و او از پدرش از ابن محبوب از علاء بن رزین از محمد بن مسلم نقل کرده که از امام باقر (ع) در مورد مردی که پسرش را قذف کرده بود سؤال کردم، امام فرمود: «اگر پسرش را می‌کشت قصاص نمی‌شد و اگر او را قذف کند به خاطر او حد قذف نمی‌خورد.» (عاملی، ۴۷/۱۸) هرچند در این روایت به عدم قطع دست پدر تصریح نشده لکن فقها از ذیل آن، به اولویت، عموم حکم برای سرقت را استنباط کرده‌اند. (خویی، ۲۵۱/۱)^۱

^۱. «یستفاد منها عموم الحکم للسرقة أیضاً»

در این روایت، کیفیت شاهد آوردن امام و استناد به عدم ثبوت حد قذف برای فرزند به عدم ثبوت قصاص در حق وی، بر عمومیت حکم انتفاء عقوبت پدر به خاطر جنایت بر فرزند دلالت دارد. علاوه بر دلالت سیاق روایت بر عمومیت یاد شده، فقها از دو جهت بر اولویت روایت مبنی بر انتفاء عقوبت قطع استدلال کرده‌اند. نخست این‌که اگر در فرضی که پدر به خاطر قتل فرزند که اهمیت بیشتری دارد قصاص نمی‌شود، به طریق اولی، قطع دست او به خاطر سرقت از مال فرزند که اهمیت کمتری نسبت به جان او دارد، جایز نخواهد بود. محقق اردبیلی در این باره می‌نویسد: اگر پدر فرزندش را بکشد بخاطر کشتن او قصاص نمی‌شود و اگر دست فرزندش را قطع کند دست او به عنوان قصاص قطع نمی‌شود، حال چگونه دست او به خاطر مال فرزند قطع می‌شود؟ (اردبیلی، ۲۲۶/۱۳)^۱ دوم این‌که استناد و شاهد آوردن امام بر عدم ثبوت قذف برای فرزند به عدم ثبوت قصاص در حق وی، به جهت اولی‌یتی که قطع نسبت به جلد دارد، بر عدم ثبوت قطع در مورد پدر نیز دلالت دارد. (لنکرانی، ۴۹۸)

با این حال، استفاده عموم از صحیح‌ه محمد بن مسلم نیز از سوی بعضی از فقها مورد خدشه قرار گرفته که این اشکال نیز در جای خود مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد.

۳. اجماع فقها: عمده‌ترین دلیلی که برای عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند ذکر می‌شود اتفاق نظر و اجماع فقها در این زمینه است. صاحب جواهر پس از نفی وجدان خلاف در این زمینه، ادعای وجود هر دو قسم اجماع را در این مسأله مطرح کرده است. (نجفی، ۴۸۷/۴۱)

مرحوم سبزواری نیز به عنوان یکی از ادله عدم قطع به اجماع فقها استدلال کرده است (سبزواری، ۶۶/۲۸)^۲

در مقام نقد و ارزیابی ادله قائلان به عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند می‌توان گفت هر چند مشهور فقها به روایت نبوی «أنت و مالک لأبیک» استناد کرده‌اند، لکن استنباط حکم عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند از این روایت مشکل است و نمی‌توان به ظاهر این روایت عمل نمود چون التزام به ظاهر آن به معنای قبول مملوکیت انسان آزاد است که به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. امری که پذیرش آن به معنای جواز فروش فرزند از سوی پدر نیز خواهد بود. گذشته از این، حتی نمی‌توان گفت که پدر مالک واقعی "مال"

^۱. «لأنه لو قتل لا یقتل به فلا یقطع یده بیده فکیف یقطع یده بماله ۱۹»

^۲. «لا اجماع، و فحوی عدم قتل الوالد بقتل ولده، و قول نبینا الأعظم صلی الله علیه و آله: "أنت و مالک لأبیک»

فرزند است چون قطعاً مال فرزند، ملک پدر نیست و حق تصرف مطلق در مال فرزند را ندارد و از دید عرف نیز پدر مالک مال فرزند محسوب نمی‌شود و روایاتی نیز دال بر این معنا وجود دارد از جمله روایتی از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: هر کسی در مورد مال خود نسبت به پدر و فرزند و هر کس دیگری اولویت دارد (سیوطی، ۴۸۱/۷)^۱

مؤید این مطلب روایت صحیحه محمد بن یحیی است که در آن از امام صادق (ع) سؤال شده است که چه چیزی از مال فرزند برای پدر حلال است؟ ایشان فرمودند: غذای او هنگامی که به آن محتاج باشد بدون این که در آن اسراف کند. راوی سؤال می‌کند پس فرمایش پیامبر (ص) چه می‌شود که به مردی که با پدرش نزد پیامبر (ص) آمده بود، فرمود: تو و مالت از آن پدرت هستی؟ امام (ع) فرمود: همانا آن مرد پدرش را نزد پیامبر (ص) آورد و گفت یا رسول الله این پدر من است و در مورد میراث من از مادرم به من ظلم کرده و پدر به پیامبر (ص) خبر داد که آن میراث را صرف نفقه خود و پسرش کرده و پیامبر (ص) فرمود: تو و مالت از آن پدرت هستی و این در حالی بود که نزد پدر چیزی موجود نبود. آیا پیامبر (ص) پدر را به خاطر پسر به زندان می‌انداخت؟ (عاملی، ۱۶۷/۱۲)

طبق این روایت، پدر فقط جهت غذای خود حق دارد از مال فرزند بردارد و اگر پیامبر به فرزند فرمود: «تو و اموالت از آن پدرت هستی» به خاطر وضعیت خاص پدر بوده و نمی‌توان از آن، حکم کلی به مالکیت پدر بر اموال فرزند استخراج کرد.

بنابراین در روایت اُنت و مالک لأبیک، مال فرزند تنزیلاً و ادعائاً در حکم مال پدر دانسته شده است و نه حقیقتاً لذا نمی‌توان کلیه آثار مترتب بر مالکیت حقیقی را بر مالکیت حکمی و تنزیلی مترتب نمود. این معنا در کلام فقها نیز مورد اشاره قرار گرفته و گاهی دلیل عدم قطع دست پدر این گونه بیان شده که مال فرزند در حکم مال پدر است (طوسی، ۴۱۹)^۲

اما در استناد به اولویت عدم قطع نسبت به عدم قصاص به عنوان دلیل بر عدم قطع دست پدر، اشکالی وارد نیست چرا که در خود صحیحه محمد بن مسلم، امام عدم اجرای حد بر پدر را به اولویت عدم قصاص وی بیان فرموده است: «لو قتله ما قتل به و إن قذفه لم یجلد له» و ذکر حد قذف در این روایت خصوصیتی ندارد چه این که از جهت اولویت نسبت به قصاص تفاوتی بین حد قذف و حد سرقت وجود ندارد و علت تصریح به قذف به جهت سؤال راوی

^۱. «کل احد احق بماله من ولده و والده و الناس اجمعین»

^۲. «لأن مال ولده في حکم ماله»

بوده است و هر چند در مورد فحوی عدم قصاص پدر به خاطر فرزند بعضی از فقها اشکال کرده‌اند که اساساً اولویتی در میان نیست به خاطر این که قصاص، قتل و امحاء از صحنه وجود است بر خلاف قطع که همانا جدا کردن دست است و عدم جوار قصاص، مستلزم عدم جواز اجرای مطلق حد بر پدر نیست، لکن این اشکال، با لحاظ کردن نوع " مجازاتی " است که قرار است بر پدر اعمال شود که از این جهت، قطع بر قصاص نفس اولویتی ندارد، در حالی که اگر نوع " جرمی " که پدر مرتکب شده را ملاک قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد وقتی که پدر به خاطر کشتن و از بین بردن فرزند قصاص نمی‌شود، به خاطر برداشتن مال فرزند که نسبت به جان وی ارزش کمتری دارد به طریق اولی نباید حد بر او اجرا شود.

استفاده عموم حکم از صحیحه محمد بن مسلم نیز همان‌گونه که اشاره شد در حقیقت مبتنی بر اولویت قطع نسبت به قصاص است که در ارزیابی دلیل قبلی توضیح داده شد. با این وجود، عمده‌ترین دلیل عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند، اجماع فقهای امامیه است که اکثر فقها به آن استناد کرده‌اند و به جز داوود که نظر او شاذ است کس دیگری از فقها در این مسأله نظر خلافی نداده و این نیز دلیلی جهت حکم به عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند محسوب می‌شود.

در مورد انتفای حکم یاد شده، اگر چه در روایات، واژه‌های " ولد " و " ابن " استعمال شده است، لکن این امر به معنای اختصاص عدم قطع به سرقت از مال پسر نیست بلکه سرقت پدر از مال دختر هم همین حکم را دارد.

بند دوم : سرقت جد پدری از مال فرزند زاده

دیدیم که طبق نظر فقهای امامیه چنانچه پدر از مال فرزندش سرقت کند حد قطع در مورد او اجرا نمی‌شود. اما آیا این امر در مورد جدی که از مال نوه‌اش سرقت کند نیز صادق است؟ در روایات و مستندات مربوط به بحث، واژه‌های " والد " و " ولد " یا " أب " و " ابن " استعمال شده است. صرف نظر از بحث‌های لغوی و عرفی در مفهوم کلمات یاد شده، در مورد عدم قطع دست جد به خاطر سرقت از مال فرزند بین فقها اجماع وجود دارد و به این لحاظ، همان دلیلی که بر انتفای عقوبت از پدر دلالت می‌کند به عمومیت خود بر انتفای عقوبت از جد پدری هم دلالت دارد و نتیجتاً مخصص عموم آیه سرقت و روایات به شمار می‌رود.

شیخ طوسی در مبسوط ادعای عدم خلاف کرده مبنی بر این که اگر کسی از مال فرزندانش و فرزندان آن‌ها هر قدر پائین برود سرقت کند حد قطع بر او اجرا نمی‌شود. (طوسی، ۴۴/۸)

شهید ثانی نیز در مسالک ادعای اجماع در مورد اجداد کرده است (۴۸۷/۱۴)^۱ بنابراین، همان‌گونه که در مورد عدم قطع دست پدر به خاطر سرقت از مال فرزند اجماع وجود داشت، در مورد عدم قطع دست اجداد پدری به خاطر سرقت از مال فرزندانشان نیز اجماع وجود دارد. و تفاوت این مورد با قتل نوه توسط جد پدری این است که در بحث قتل، تحقق اجماع قطعی نیست و فقهای نظیر محقق حلی، شهید ثانی، فاضل مقداد و بسیاری دیگر حکم به عدم قصاص جد پدری نداده‌اند. ضمن این‌که بین قتل و سرقت تفاوت جدی وجود دارد و در سرقت، موضوع جرم اموال است که بین جد پدری و نوه تعامل مالی قوی وجود دارد به طوری که جد پدری در صورت نبودن پدر یا تنگدست بودن وی موظف به دادن نفقه نوه پسری است و در این امر وظیفه وی مقدم بر تکلیف مادر و سایر خویشاوندان است در حالی که در قتل، موضوع آن، جان است و توجیهی جهت عدم امکان قصاص جد پدری به خاطر نوه وجود ندارد و عدم قصاص جد، زمینه تهجم بر دماء را فراهم می‌سازد.

بند سوم: سرقت مادر از مال فرزند

بی‌تردید بحث برانگیزترین مسأله‌ای که در موضوع سرقت در بین خویشاوندان وجود دارد، سرقت مادر از اموال فرزند است و این پرسش مطرح شده که آیا حد قطع در مورد مادری که از اموال فرزندش سرقت نماید، اجرا می‌شود یا این‌که مادر هم از این جهت حکم پدر را دارد؟ در بین فقهای امامیه دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد:

دیدگاه یکم: عدم قطع دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزند؛ برخی از فقهای امامیه از جمله ابوالصلاح حلبی و علامه حلی و حسینی شیرازی از فقهای معاصر معتقدند حد قطع بر مادر نیز اجرا نمی‌شود. عمده‌ترین دلایل قائلان به این دیدگاه دو چیز است:

۱. اطلاق و شمول ادله عدم قطع نسبت به مادر: بدین معنا که واژه "والد" و "أب" هنگامی که در مقابل "ولد" به کار می‌رود اعم از پدر و مادر است. کما این‌که در آیات متعددی از قرآن کریم بر مادر نیز واژه والد و أب اطلاق شده است نظیر: «و رفع أبویه علی العرش» (یوسف: ۱۰۰)، «و وصینا الإنسان بوالدیه إحسنًا» (الأحقاف: ۱۵). و چون ادله عدم قطع به والد و أب تعلق گرفته، لذا اطلاق آن مادر را نیز شامل می‌شود.

^۱ «عموم آیه السرقة و غيرها من الأدلة متناول لسرقة الاقارب و الاجانب، لكن خرج من ذلك سرقة الاب و إن علا من الولد بالاجماع، فبقي الباقي علی العموم.»

۲. لزوم مصاحبت بالمعروف با والدین و اشتراک آن‌ها در ادله وجوب تعظیم: ابوالصلاح حلبی از فقهای امامیه عدم قطع را شامل پدر و مادر دانسته است (حلبی، ۴۱۱) علامه حلبی هم در مختلف الشیعه گفته ابی‌الصلاح را لازم‌الیتباع می‌داند چون مادر هم یکی از والدین است بنابراین قطع از مادر هم همانند پدر ساقط می‌شود به‌خاطر این‌که هر دو در وجوب بزرگداشت مشترک هستند (۲۳۳/۹)

وجوب بزرگداشت از این جهت است که در آیات متعددی از قرآن کریم، بر فرزند واجب شده است که با والدین با مهربانی و عطوفت رفتار کرده و در حق آن‌ها کوچک‌ترین بد رفتاری و پرخاشگری روا ندارد. به عقیده قائلان به این نظر، وجوب اعظام اقتضاء می‌کند که دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزند قطع نگردد.

دیدگاه دوم: قطع دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزند؛

بسیاری از فقهای امامیه از جمله شیخ طوسی (۴۴۹/۵)، محقق حلبی (۱۶۰/۴)، علامه حلبی (۱۸۲/۲)، محقق اردبیلی (۲۳۱/۱۳)، فاضل هندی (۵۸۵/۱۰)، صاحب جواهر (۴۸۸/۴۱)، خمینی (۴۳۵/۲)، قائل به این نظر هستند.

عمده‌ترین دلیل طرفداران این دیدگاه، فقدان دلیل بر عدم قطع دست مادر و در نتیجه شمول اطلاق و عموم ادله قطع دست سارق نسبت به مادر است. صاحب ریاض در تبیین این دلیل و پس از ذکر نظر ابی‌الصلاح حلبی می‌نویسد: نظر ابی‌الصلاح نادر است و به وسیله عموم آیه و اخبار مبنی بر قطع دست سارق به طور مطلق قابل محاجه است چون به واسطه اجماع، پدر از عموم ادله خارج شده و باقی افراد تحت شمول عام باقی می‌مانند. (طباطبایی، ۹۱/۱۶؛ سبزواری، ۶۷/۲۸)

در عین حال باید توجه داشت، پذیرش این دلیل مبتنی بر این است که ادله طرفداران قطع دست مادر از دو جهت مورد مناقشه قرارگیرد:

۱. عدم شمول واژه‌های "والد" و "اب" نسبت به مادر: این گروه معتقدند اطلاق واژه والد و اب به مادر، نظیر آن‌چه در آیات قرآن کریم وجود دارد، نظر شمسین یا قمرین، از باب تغلیب است که در مثل این موارد، اطلاق اب بر پدر به نحو حقیقت و به مادر به نحو مجاز است بنابراین چگونه می‌توان حکمی را که بر مفهوم حقیقی تعلق گرفته به مفهوم مجازی تسری داد. (کریمی جهرمی، ۵۲/۳)

به نظر می‌رسد این استدلال تمام است. چون اگر در لسان ادله، واژه‌های "والدین" یا

"ابوین" به صورت مثنی استعمال شده بود، شمول آن نسبت به مادر هم قابل پذیرش است، لکن از آنجا که در روایات، فقط واژه‌های والد و آب استعمال شده، بدیهی است استعمال این الفاظ به صورت مفرد تنها در مورد پدر استعمال حقیقی است و چنانچه از استعمال این الفاظ مادر اراده شده باشد، نیازمند قرینه است و چنین قرینه‌ای در روایات دیده نمی‌شود.

۲. عدم صلاحیت وجوب تعظیم در تخصیص عموم آیه و اخبار: قائلان به قطع دست مادر معتقدند هر چند وجوب تعظیم مادر همانند پدر واجب است و حتی توصیه به تکریم مادر بیش از تکریم پدر مورد توجه شارع مقدس بوده اما این مسأله نمی‌تواند به عنوان دلیلی قابل قبول جهت تخصیص عموم ادله قرار گیرد. صاحب جواهر، پس از نقل قول ابی‌الصلاح و استدلال علامه حلی در تقویت نظر ابی‌الصلاح تصریح نموده که این موضوع نمی‌تواند باعث خروج مادر از عموم ادله قطع گردد. (نجفی، ۴۱/۴۸۸) طرفداران دیدگاه دوم، ادعای توقف قطع دست مادر بر مطالبه مالباخته (فرزند) و منافات این مطالبه با توصیه قرآنی «فلا تقل لهما أف» را کافی در اثبات مدعا نمی‌دانند. چه اینکه سنخ این دو مسأله و حوزه تأثیرگذاری این دو متفاوت است. احترام و تعظیم والدین یک مسأله است و تقاضای قطع به خاطر حفظ نظام و رعایت مصالح عمومی مسأله دیگری است. (لنکرانی، ۴۹۹)

به نظر می‌رسد این استدلال نیز کامل باشد، چرا که ادله مصاحبت بالمعروف عام هستند و نصوص و ادله سرقه هم عام هستند و در مقام مقایسه این دو عموم، ظاهر این است که ادله سرقه نسبت به ادله وجوب حرمت خاص است و لذا عموم این ادله را تخصیص می‌زند. از سوی دیگر، کیفیت استدلال گروه اول مبنی بر استناد به وجوب تکریم و تعظیم والدین و حفظ احترام ایشان جهت نفی حد قطع از مادر، نوعی استحسان است که حداقل در بستر فقه امامیه نمی‌تواند مبنا و ملاک احکام شرعی قرار گیرد و در عمل نیز این گونه توجیهات مورد قبول فقهای امامیه قرار نگرفته به عنوان نمونه، صاحب کتاب "القصاص علی ضوء القرآن و السنة" استدلال مشابه در باب قصاص مبنی بر این که -مادر علت قابل نسبت به فرزند است پس هر یک از پدر و مادر علت وجود فرزند هستند و اگر پدر به خاطر فرزند قصاص نشود مادر هم نباید قصاص شود-، را به شدت مورد حمله قرار داده و آن را بدترین نوع استحسان عقلی و ناشی از علت عقل می‌داند.^۱

^۱. «و هذا من أسوء الاستحسانات العقلية التي يقول بها القوم، فربما من يكتب ذلك يحكم به بما يراه في نفسه، فيتصور ذلك من العلة، بل هو من المرض و العلة فتدبر» (مرعشی نجفی، ۳۶۷)

با وجود این، به نظر می‌رسد استناد به "فحوای آیه ۲۳ سوره مبارکه اِسراء" به عنوان دلیل مستقلی جهت حکم به عدم قطع دست مادر قابل طرح و بررسی است بدین بیان که آیه شریفه می‌فرماید: «و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] "أفّ" مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.»

حال با در نظر داشتن این همه اهمّی که شارع مقدّس به لزوم رعایت احترام و تعظیم والدین دارد- به ویژه نصوص شرعی که بر حفظ حرمت مادر و لزوم احترام به او حتی بیشتر از پدر تأکید نموده است^۱، تا جایی که حتی با فرض تعرض والدین و لو نسبت به جسم فرزند، وی را از این که حتی با صدای بلند و پرخاشگری با والدین صحبت کند منع می‌کند، چگونه می‌توان پذیرفت شارع مقدّس اجازه می‌دهد که به خاطر تعرض مادر به مال فرزند، که به طور قطع ارزش کمتری نسبت به جان دارد، دست مادر قطع گردد؟

این اولویت از دو جهت ثابت است: از یک سو تقدیم و اولویت جسم و جان فرزند نسبت به مال وی و از سوی دیگر شدت قبح قطع دست مادر نسبت به پرخاشگری و افّ گفتن به او. پر واضح است که "استدلال به فحوای وجوب تعظیم" با "استدلال به نفس لزوم تعظیم و تکریم" متفاوت است و می‌تواند به عنوان دلیل مورد استناد قرار گیرد. بنابراین فحوای وجوب مصاحبت بالمعروف و عدم جواز پرخاشگری با مادر می‌تواند دلیلی برای تخصیص عموم آیه و اخبار دال بر قطع دست سارق قرار گیرد به ویژه که عمده دلیل فقهای قائل به قطع دست مادر، عمومات و اطلاعات ادله دال بر قطع دست سارق و فقدان دلیل برای تخصیص سرقت مادر است و نه اجماع یا دلیل خاص.

افزون بر این، فقها اتفاق نظر دارند که اگر کسی از مال پسر یا دخترش یا اولاد آنها، سرقت کند قطع بر او اجراء نمی‌شود. شیخ طوسی این مطلب را اجماعی فقها می‌داند. (طوسی، ۴/۸) این سخن بدین معنا است که اگر مردی از مال دختر یا نوه دختریش تا هر قدر که پایین رود سرقت کند، حد قطع بر او جاری نمی‌شود. به عبارت دیگر جد مادری هم به خاطر

^۱ . در کتاب کافی از هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرمودند: «مردی نزد پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود به مادرت. گفت پس از آن به که؟ فرمود: مادرت. گفت سپس به چه کسی؟ فرمود: مادرت. گفت بعد از آن با چه کسی؟ فرمود: به پدرت. « (کلینی، ۱۵۹/۲) هم چنین در آیه ۱۴ سوره مبارکه لقمان پس از آن‌که به انسان‌ها در مورد والدین سفارش شده است بلافاصله به زحماتی که مادر در قبال فرزند متحمل شده اشاره می‌فرماید که نشان‌گر اهمّیّت مؤکّد احترام مادر است.

سرقت از مال نوه دختریش قطع نمی‌شود در حالی که واسطه بین سارق و مال باخته، مادر مال باخته است. حال چگونه می‌توان پذیرفت که جد مادری که از طریق دخترش به مسروق منه رابطه دارد دستش قطع نشود، اما دست خود مادرکه واسطه‌ای بین او و فرزند مالباخته‌اش وجود ندارد قطع گردد؟ بنابراین نمی‌توان با استدلال "عدم دلیل" به قطع دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزند حکم داد. افزون بر این، مقتضای قاعده درء حدود به شبهات^۱، عدم قطع دست مادر به خاطر سرقت از مال فرزند است، تبیین مساله این که پدر و مادر مشترکاً موضوع ادله وجوب تعظیم و احترام و حرمت اذیت والدین هستند و از سوی دیگر، ادله دال بر خروج پدر از عموم و اطلاق ادله سرقت، شبهه خروج مادر- هم چنین جد پدری- از این عموماً را نیز مطرح می‌کند و این شبهه، مجرای احتیاط و اجرای قاعده درء است.^۲

بند چهارم: سرقت سایر اقارب

در مورد سرقت سایر خویشاوندان، مثل سرقت فرزند از مال پدر یا مادر و سرقت زوج و زوجه از یکدیگر یا سرقت برادر و خواهر، اختلاف نظری وجود ندارد که در صورت وجود سایر شرایط تحقق سرقت حدی، حد قطع بر این افراد اجراء می‌شود. شیخ طوسی معتقد است کسانی که از عمود والدین و ولد خارج هستند، هر چند از اقارب و ارحام باشند، همانند بیگانگان هستند و در صورت سرقت از اموال یکدیگر حد قطع بر آن‌ها جاری می‌شود. (طوسی، ۴۵/۸) دلیل اصلی فقها، عموماً و اطلاقات ادله قطع و فقدان دلیل برای تخصیص و تقیید است. (سبزواری، ۶۷/۲۸)

نکته قابل توجه در این بحث آن است که در آیه ۶۱ سوره مبارکه نور از خوردن از خانه‌های بعضی از خویشاوندان نفی حرج شده است: «بر نابینا و لنگ و بیمار و بر خود شما ایرادی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید، یا از خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا آن [خانه‌هایی] که کلیدهایش را در اختیار دارید یا [خانه] دوستتان [هم چنین] بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.»^۳ با این وجود فقهای امامیه نفی حرج در آیه را بر موردی حمل کرده‌اند که مال موجود در

^۱. قال رسول الله (ص): إدرأوا الحدود بالشبهات (عاملی، ۳۳۶/۱۸)

^۲. در لایحه قانون مجازات اسلامی، در مبحث ششم از اسباب سقوط مجازات تحت عنوان اعمال قاعده درء در ماده ۱۱۹ آمده است: «هرگاه وقوع جرم یا برخی از شرایط آن و یا هر یک از شرایط مسئولیت کیفری مورد شبهه یا تردید قرار گیرد و دلیلی بر نفی آن یافت نشود حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نخواهد شد.»

منازل نسبت به اکل در حرز قرار داده نشده باشد یا این که قرائن و اوضاع و احوال دلالت بر رضایت صاحب خانه داشته باشد. (اصفهانی، ۵۸۵/۱۰)

هم چنین فقها در تأیید چنین برداشتی از آیه کریمه، به روایت اُبی بصیر هم استناد کرده‌اند که در آن از امام باقر (ع) در مورد سرقت فرزند از مال پدر سؤال شد که امام فرمود: «قطع نمی‌شود چون فرزند از ورود به منزل پدرش منع نمی‌شود، این خائن است و همین طور اگر از منزل برادر یا خواهرش چیزی بردارد، اگر آن‌ها وی را از ورود منع نکرده باشند.» (عاملی، ۵۰۹/۱۸)

ناگفته نماند که اگر بخواهیم نفی حرج در آیه را به آن چه فقها گفته‌اند حمل کنیم دیگر خصوصیتی برای ذکر افراد مذکور در آیه وجود نخواهد داشت چرا که قطع در مورد خوردن از مال هر کسی که آن مال نسبت به سارق در حرز نباشد اجراء نمی‌شود و اختصاصی به افراد معینی ندارد به‌ویژه که در صدر آیه نفی حرج از خانه‌های خود افراد شده و بدیهی است حمل آیه بر عدم احراز نسبت به صاحب خانه حمل قابل قبولی نیست. و اگر آن را به شهادت قرائن بر رضایت صاحب مال حمل کنیم که دیگر عمل، "سرقت" نخواهد بود و عناوین دیگری نظیر هبه پیدا خواهد نمود. بنابراین ذیل عبارت صاحب کاشف اللثام، به هیچ وجه، قابل پذیرش نیست.

البته بعضی فقها کوشیده‌اند اشکال "عدم خصوصیت ذکر افراد در صورت حمل آیه به مورد عدم احراز" را بدین شکل پاسخ دهند که اکل از مال این افراد شامل شک در رضایت صاحب مال هم می‌شود و با این صورت برای این عناوین امتیاز و خصوصیت حاصل می‌شود چون برای تصرف در مال غیر این اشخاص علم به رضایت مالک و لو به شهادت قرائن لازم است. (لنکرانی، ۴۹۹)

لکن این پاسخ قابل قبول نیست چه این که دلیلی برای شمول جواز اکل به صورت شک در رضایت افراد مذکور در آیه و عدم شمول این جواز در مورد سایر افراد وجود ندارد و اساساً از این حیث تفاوتی بین مال خویشاوند و بیگانه وجود ندارد چون در مورد مال بیگانه هم اگر آخذ تصور رضایت صاحب مال را داشته باشد حد قطع بر او اجراء نمی‌شود.

نکته دیگر این که آیه ظهور در نفی حرج از "اکل من بیوت" یعنی خوردنی‌ها و مأكولات موجود در "منازل" افراد مذکور در آیه دارد و نمی‌توان اکل در این آیه را به معنای آخذ و برداشتن مطلق "مال" دانست. بنابراین روایت اُبی بصیر هم نمی‌تواند مؤید برداشت مورد ادعا

از آیه باشد چون مورد روایت، مطلقاً أخذ از مطلق اموال است که عدم قطع در آن مشروط به عدم حرز و رضایت به دخول در منزل است. حتی می‌توان ادعا کرد مورد آیه خروج موضوعی از بحث دارد چه این که آن چه در آیه مباح دانسته شده خوردن از خوردنی منازل است و این امر نوعاً و غالباً در داخل منزل بدون اخراج از منزل صورت می‌گیرد حال این که سرقت عبارت از ربودن و اخراج از حرز است. بنابراین تأثیر خویشاوندی در سرقت صرفاً از این جهت خواهد بود که وجود قرابت به ویژه موارد مذکور در آیه عرفاً جواز ورود به مکان را می‌دهد لذا ربودن مال از این اماکن، ربودن از حرز محسوب نمی‌شود و یکی از شروط سرقت حدی منتفی می‌گردد. به هر حال در مقام نتیجه‌گیری از آیه شریفه و روایت ابی بصیر می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- در صورتی که عدم رضایت صاحب منزل محرز نباشد، هر کس می‌تواند از خوردنی‌های موجود در منازل اقارب مذکور در آیه بخورد و جهت این امر أخذ اذن از صاحب منزل هم ضرورتی ندارد. لکن چنانچه صاحب منزل رضایت ندهد از حیث جبران خسارت ضامن می‌باشد.

۲- در غیر مورد خوردنی‌ها کسی حق ندارد از اموال اقارب و خویشاوندان أخذ نماید مگر این که علم به رضایت صاحب مال داشته باشد که در این صورت اساساً سرقتی محقق نمی‌شود.

۳- اگر کسی که عادتاً وارد منازل اقوام خود نظیر برادر و خواهر و عمو و ... می‌شود و وی را از ورود منع نمی‌کنند مالی را از منازل آنان سرقت نماید به دلیل در حرز قرار نداشتن اموال نسبت به وی حد قطع در مورد او اجرا نمی‌شود لکن چنانچه اموال نسبت به سارق در حرز بوده و او از دخول در حرز ممنوع بوده است در صورت وجود سایر شرایط حد قطع در مورد سارق اجرا می‌شود.

۴- دست آخر این که قطع دست در مورد سرقت سایر اقارب همانند سرقت فرزند از والدین و زوج از زوجه و ...، گاهی مشروط و مقید شده به موردی که استحقاق و احقاق حق نباشد. کما این که أبو‌الصلاح حلبی سرقت فرزند از مال والدین را در صورت نیاز فرزند و کوتاهی والدین در ادای تکالیفشان، مستوجب قطع ندانسته است (حلبی، ۴۱۱) بسیاری دیگر از فقها نیز قطع دست سارق مستحق نفقه را از مال مستحق علیه، مشروط به حالتی کرده‌اند که مال‌باخته، نفقه واجب را بپردازد. علامه حلی این شرط را با عبارتی کلی بیان می‌کند (۵۵۸/۳)

ظاهراً در این مسأله تفاوتی بین زوجه با دیگر مستحقین نفقه وجود ندارد و این نظر نیز اختصاصی به علامه ندارد و فقهای دیگری نیز چنین عقیده‌ای را بیان کرده‌اند و حتی در غنیة النزوع بر این مسأله ادعای اجماع شده است. (حلی، ۴۳۳) روایاتی نیز وجود دارد که چنین دیدگاهی را تأیید می‌کند از جمله حدیثی که به موجب آن هند، زن ابی سفیان به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد که همانا اباسفیان مرد بخیلی است و چیزی به من و فرزندم نمی‌دهد مگر آنچه به طور پنهانی بردارم و او نفهمد آیا چیزی بر من هست؟ پیامبر (ص) فرمود: آن چه که، به طور متعارف، کفایت تو و فرزندت را بکند بردار. (نسائی، ۲۴۶/۸)

لیکن چنانچه بیشتر دقت شود معلوم می‌گردد که این دیدگاه و این قید و شرط از یک جهت مطلب تازه‌ای نیست و اختصاصی به اقارب و خویشاوندان ندارد و به طور کلی هر کس حقی بر گردن دیگری داشته باشد، و در مقام تقاص به اندازه آن حق از مال طرف بدون اجازه وی بردارد، و حتی اگر اضافه بر حقیش بردارد لکن این اضافه به حد نصاب نرسد، حد قطع بر او جاری نمی‌شود و بنابراین قرابت از این جهت تأثیری ندارد. با این حال تأثیر قرابت در این مسأله در ایجاد اصل این استحقاق است به عبارت دیگر وجود خویشاوندی است که موجب و موجد حق انفاق شده است و تأثیر قرابت از جهت "ایجاد" این حق است و نه از جهت "استیفای حق". بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت سرقت اقارب و خویشاوندان از یکدیگر مشمول عموماً ادله قطع دست سارق است و دلیلی برای تخصیص اطلاق ادله قطع در مورد خویشاوندان _ غیر از آن چه قبلاً گفته شد _، وجود ندارد مگر در مورد استفاده از خوردنی‌ها در منازل خویشاوندانی که در آیه "نفی حرج" ذکر شده‌اند با همان بیانی که پیش‌تر به آن اشاره شد. بدین ترتیب از حیث دامنه روابط خانوادگی مؤثر در مهم‌ترین جرم علیه اموال و مالکیت یعنی سرقت، نوع این رابطه از دید مشهور، محدود به رابطه یک طرفه پدر و جد پدری و در دید اقلیت شامل رابطه پدر، جد پدری و مادر نسبت به اموال فرزند است بدین معنا که صرفاً سرقت این سه نفر از مال فرزند موجب حد قطع نیست.

گفتار دوم: دامنه جرایم علیه اموال و مالکیت متأثر از رابطه خانوادگی

در مورد نوع جرایمی که رابطه خانوادگی در آن تأثیرگذار است، آنچه در کتب و آثار فقهی مطرح شده، صرفاً ناظر به جرم سرقت (سرقت حدی) است، لکن انحصار تأثیر قرابت در سرقت به دلیل عدم تعرض فقها در مورد سایر جرایم، نیاز به تأمل بیشتر دارد. چه این که در

کتب فقهی، تنها جرم علیه اموال و مالکیت که بصورت خاص مطرح و مسائل آن بطور مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرد، جرم سرقت حدی است و تنها این جرم است که از دید فقها اصالت دارد و سایر جرایم همانند کلاه‌برداری، خیانت در امانت، تخریب، اخذ مال به زور و امثال آن یا اصولاً جایگاه فقهی مشخصی ندارند و یا این‌که به عنوان ملحقات بحث سرقت مطرح می‌شوند.

با وجود این، وحدت ملاک تأثیر رابطه خانوادگی در سرقت با سایر جرایم، تسری حکم تأثیر قرابت در سرقت به بقیه جرایم علیه اموال و مالکیت را ایجاب می‌نماید. بلکه می‌توان گفت، تأثیر رابطه خانوادگی در جرایم مالی غیر از سرقت حدی به قیاس اولویت استنباط می‌گردد چه این‌که در مورد حکم عدم قصاص بعضی از اقارب نیز روایات وارده ناظر به عدم امکان قصاص نفس بر پدر است و عدم امکان قصاص عضو، از فحوای دلیل استفاده شده است، در مورد جرایم علیه اموال و مالکیت نیز، از آن‌جا که سرقت حدی، فرد اجلای این‌گونه تعدیات است، هنگامی که در این جرم، رابطه خانوادگی خاص، مؤثر در حکم است، به طریق اولی، در مورد سایر جرایم علیه اموال و مالکیت که از حیث مجازات سبک‌تر از سرقت حدی است، رابطه خانوادگی مورد نظر تأثیرگذار خواهد بود به دیگر سخن، نمی‌توان گفت در جرم سرقت که دارای شرایط بیشتر و مجازات شدیدتری است در صورت سرقت پدر از مال فرزند، مجازات اصلی این جرم (حد قطع) ساقط می‌شود ولی در صورت خیانت پدر در مالی که فرزند به او سپرده است، مجازات ساقط نمی‌شود. این معنا در آراء بعضی از فقهای معاصر نیز قابل مشاهده است. کما این‌که در پرسش و پاسخ زیر بعضی از فقهای معاصر، راجع به سرقت پدر از مال فرزند و اخذ مال از فرزند با قهر و غلبه حکم واحدی بیان نموده‌اند.

سؤال: اگر پدر و یا جد پدری مال فرزند و یا نوه خود را سرقت کند و یا به عنف ببرد مجازات دارند؟

- سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: «اگر پدر یا جد پدری فقیر باشد و به مقدار کفاف از مال فرزند یا نوه خود بردارد اشکال ندارد و این سرقت نیست بلکه حق اوست و اگر فقیر نباشد یا بیشتر از مقدار کفاف بردارد اشکال دارد و حرام است.» (دفتر آموزش روحانیون، ۷۷۴۶)

به‌علاوه، عدم تحقق جرم ربا در رابطه بین پدر و فرزند و زن و شوهر نیز مؤید این مطلب است که به‌طور کلی روابط مالی و به تبع آن تحقق جرایم مالی، ارتباط تنگاتنگی با روابط

خانوادگی و خویشاوندی دارد و ارتباط مذکور محدود به سرقت نیست. در تأیید این مطلب می‌توان به توجیهاتی که فقها در تبیین عدم حرمت ربا بین افراد یاد شده ذکر کرده‌اند نیز اشاره نمود. مثلاً شیخ طوسی در نهاییه در توجیه عدم ربا بین پدر و فرزند می‌گوید: «لأن مال الولد فی حکم مال الوالد» (طوسی، ۳۷۶) عین همین عبارت شیخ طوسی را محقق حلی در نکت النهایه (حلی، ۱۱۸/۲)، علامه حلی (۲۰۷/۱۰)، شهید اول (۲۹۹/۳)، کیدری (۲۱۳) و بسیاری دیگر در کتب خود ذکر کرده‌اند.

از حیث قانونی نیز همان‌گونه که به‌زودی خواهیم دید، در بعضی از قوانین سابق تأثیر روابط خانوادگی از جرم سرقت به سایر جرایم علیه اموال و مالکیت تسری داده شده بود و در حال حاضر نیز در قوانین بسیاری از کشورها روابط خانوادگی در مطلق جرایم علیه اموال و مالکیت تأثیرگذار است.

گفتار سوم: نوع تأثیر روابط خانوادگی در جرایم علیه اموال و مالکیت

از حیث نوع مصونیت خانوادگی و تأثیر روابط خانوادگی، رابطه أبوت مسقط حد قطع است ولی در مورد امکان یا عدم امکان تعزیر پدر یا جد پدری که از مال فرزند سرقت نموده اختلاف نظر است، هر چند مشهور فقهای که حکم به عدم قطع دست پدر داده‌اند قائل به تعزیر وی هستند.

البته در مورد تعدیات و جرایمی که پدر علیه فرزند مرتکب می‌شود، می‌توان به قاعده عدم ثبوت عقوبت بر پدر به خاطر فرزند استناد نمود. توضیح این که از ظاهر نصوص و فتاوی و بلکه تصریح بعضی فقها این‌گونه استنباط می‌شود که به‌طور کلی در صورت وجود رابطه أبوت بین بزه کار و بزه دیده مجازات آن جرم خواه قصاص باشد یا حد و یا تعزیر بر پدر اجرا نمی‌شود. مستندات این قاعده از کتاب و سنت و اجماع بدین شرح است.

۱. آیه شریفه مصاحبت به معروف «در دنیا با پدر و مادرت به نیکی رفتار کن» (لقمان: ۱۵)

۲. روایتی از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «أنت ومالک لأبیک» (قمی، ۵۲۴/۲)

۳. روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «لا یقاد الوالد بولده» (دارمی،

۱۹۰/۲)

۳. صحیح حمران از یکی از دو امام باقر یا صادق (ع) که فرمودند: «لَا يُقَادُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ

وَيُقْتَلُ الْوَالِدُ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ عَمْدًا» (حر عاملی، ۵۶/۱۹)

۴. صحیححه حلبی از امام صادق (ع): «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْتُلُ ابْنَهُ أَمْ يَقْتُلُ بِهِ قَالَ لَا» (همان)
۵. روایت فضیل بن یسار از امام صادق (ع) که فرمود: «لَا يَقْتُلُ الرَّجُلُ بَوَلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ وَ يُقْتَلُ الْوَلَدُ بِوَالِدِهِ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ» (همان، ۵۷)
۶. روایت اسحاق بن عمار از جعفر و او از پدرش که می‌گوید: «أَنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ "لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوَلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ وَ يُقْتَلُ الْوَلَدُ بِالْوَالِدِ إِذَا قَتَلَهُ وَ لَا يُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَلَدِ إِذَا قَذَفَهُ وَ يُحَدُّ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ» (همان، ۵۸)
۷. صحیححه محمد بن مسلم از امام باقر (ع) که می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَذَفَ ابْنَهُ بِالزَّنَا قَالَ: لَوْ قَتَلَهُ مَا قَتَلَ بِهِ وَ إِنْ قَذَفَهُ لَمْ يَجْلِدْ لَهُ» (همان، ۴۴۷)
- هر چند روایات مذکور غالباً جهت اثبات عدم قصاص پدر و عدم اجرای حد قطع و حد قذف بر پدر مورد استناد فقها قرار گرفته است، اما عدم اجرای سایر مجازات‌ها از این روایات، به طریق اولی اثبات می‌گردد. تحلیل مطلب آن که بطور کلی سه قسم از جرائم، حق الناس محسوب می‌شود: جرائم علیه تمامیت جسمانی، جرائم علیه حیثیت معنوی و جرائم علیه اموال در قسم اول، قتل عمد شدیدترین جرم؛ در قسم دوم، قذف و در قسم سوم، سرقت حدی سنگین‌ترین جرم محسوب می‌شوند و هنگامی که به موجب روایات مذکور، در صورتی که بزه‌کار، پدر بزه‌دیده باشد در سنگین‌ترین جرم از هر یک از اقسام سه‌گانه، مجازات آن جرم اعمال نمی‌گردد، مجازات نشدن پدر به خاطر فرزند در جرائم خفیف‌تر از هر قسم، به طریق اولی استنباط می‌گردد. بنابراین در قسم اول، عدم قصاص پدر به خاطر قطع عضو و سایر جراحات قابل قصاص؛ در قسم دوم مجازات نشدن پدر به خاطر توهین و افتراء و امثال آن و در قسم سوم مجازات نشدن پدر به خاطر کلاه برداری، تخریب، خیانت در امانت، صدور چک بلامحل و سایر جرائم مالی علیه فرزند به اولویت استفاده می‌گردد.

بسیاری از فقهاء نیز در موارد متعدد بر مبنای این قاعده فتوا داده و بعضی نیز به عدم اجرای کیفر بر پدر بخاطر فرزند تصریح نموده‌اند. از جمله شهید ثانی در استدلال بر عدم اجرای حد قذف بر پدر می‌نویسد: به این دلیل که هیچ مجازاتی اعم از قصاص یا حد، بخاطر فرزند بر پدر ثابت نمی‌شود (جبعی عاملی، ۱۴/۴۸۷)^۱ صاحب جواهر هم در اثبات همان مطلب استدلال کرده که بخاطر اصل و عدم ثبوت مجازات بر پدر بخاطر تعدی بر فرزندش

۱. با توجه به قید حق الناس بودن جرم، امکان مجازات پدری که دخترش را مورد تجاوز به عنف قرار می‌دهد، خدشه‌ای به استدلال وارد نمی‌کند چه این‌که کیفر تجاوز به عنف حق الله است چرا که با گذشت دختر، مجازات پدر ساقط نمی‌گردد.

۲. «لأنه لا يثبت على الأب عقوبة لأجل ولده من قتل ولا حد»

حتی اگر او را به قتل برساند (نجفی، ۴۱/۴۱۹)^۱ در الدرالمنصود هم مطلق کیفر اعم از حد یا تعزیر از پدر نفی شده است (کریمی جهرمی، ۲/۱۹۰)^۲ فاضل هندی دامنه شمول این قاعده را محدود به ارتکاب جرم علیه فرزند ندانسته و به کلیه مواردی که فرزند حق اعمال مجازات علیه پدر را پیدا می‌کند تسری داده است (اصفهانی، ۱۰/۵۸۵)^۳ هم چنین تصریح فقها به این که تعزیر پدر در این موارد بخاطر حرمت عمل وی است و نه بخاطر حق فرزند نیز مؤید این قاعده است.^۴

اما از حیث قانونی، در قانون مجازات عمومی، خویشاوندی بین سارق و مال باخته نقشی تعیین کننده در تعقیب و مجازات سارق داشت. در مواد ۲۲۶ و ۲۲۷ قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ دو نوع سرقت مقرر شده بود که در یک مورد، سرقت، مقرون به پنج شرط بود و در دیگری سرقت، مقرون به یک شرط. در سال ۱۳۱۲ مقنن با الحاق ماده ۲۲۷ مکرر به قانون مجازات عمومی مقرر داشت: «در مورد دو ماده فوق، هر گاه مدعی خصوصی با متهم سرقت قرابت نسبی درجه اول، دوم یا سوم و یا قرابت سببی درجه اول یا دوم داشته باشد، تعقیب با گذشت مدعی خصوصی موقوف می‌شود اگر چه میزان مال بیش از ۱۵۰ هزار ریال بوده و عین یا قیمت آن به صاحب یا صاحبانش مسترد نشده باشد.» بنابراین در قانون مجازات عمومی وجود پیوند خویشاوندی باعث می‌شد چنان چه شاکی خصوصی از سارق گذشت نماید، تعقیب متهم موقوف گردد.

حقوق دانان در آن زمان معتقد بودند که حکم ماده ۲۲۷ مکرر از علل موجهه نبوده و صرفاً نوعی معافیت قانونی است بنابراین حتی با گذشت شاکی خصوصی، معاون از این معافیت برخوردار نخواهد بود. (علی آبادی، ۲/۲۳۶) بعضی دیگر از حقوق دانان نیز عدم مجازات سارق به علت گذشت خویشاوند (مال باخته) را از مصادیق معاذیر قانونی معاف کننده مشروط می‌دانستند و آن را از مواردی که خویشاوندی به طور مطلق و بدون نیاز به گذشت شاکی خصوصی موجب معافیت از مجازات بود تفکیک می‌کردند. (باهری، ۴۰۶) آنان فلسفه این

۱. «لأصل و عدم ثبوت عقوبة للولد علی أبيه ولو قتله»

۲. «لا ینبئ للإبن علی الأب عقوبة حداً کان أو تعزیراً»

۳. «و بالجمله لا ینبئ للولد علی أبيه عقوبة لا عن نفسه ولا عن غیره»

۴. شهید ثانی در مسالک در این زمینه می‌گوید: «وللإمام أن يعزره من حيث فعله المحرم لا لأجل حق ولده» (جبعی عاملی، ۴۴۲/۱۴)؛ صاحب جواهر هم می‌گوید: «لم یحد وعزر للحرمه لا لحق ولد» (نجفی، ۴۱/۴۱۹)؛ مقدس اردبیلی هم می‌نویسد: «نعم یعزر لأنه فعل غیر مشروع موجب للتعزیر و لیس هذا حق الولد» (اردبیلی، ۱۳/۱۴۹). در تحریر الوسیله هم آمده است: «لم یحد بل علیه التعزیر للحرمه لا للولد» (خیمینی، ۴۲۷/۲)

معافیت را مبتنی بر "سیاست جنایی قابل تغییر" می‌دانستند و معتقد بودند قانون‌گذار در اتخاذ این سیاست خواسته است حتی المقدور از تیره ساختن روابط بین اعضاء یک خانواده احتراز نماید. (علی آبادی، ۲/۲۳۶)

اما در قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ در بند ۵ ماده ۲۱۳ به عنوان یکی از شرایط سرقت حدی اعلام شده بود که سارق «پدر صاحب مال نباشد.» و در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۶۲ نیز که مکمل قانون حدود و قصاص و قانون دیات محسوب می‌شد به سرقت‌های غیر حدی اصلاً اشاره‌ای نشده بود. در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ نیز در بند ۱۱ ماده ۱۹۸ عیناً به همین شرط اشاره شده است و فصل ۲۱ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) نیز که مربوط به سرقت‌های تعزیری است، اثری از تأثیر خویشاوندی دیده نمی‌شود.

در لایحه قانون مجازات اسلامی ۱۳۸۸، مطابق بند ۶ ماده ۲۷۰ یکی از شرایط سرقت حدی آن است که «سارق پدر یا جد پدری صاحب مال نباشد.» بنابراین در مقام مقایسه با قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ جد پدری نیز در کنار پدر از حد قطع دست معاف شده است. از سوی دیگر اگر در قانون ۱۳۷۰ در مورد امکان یا عدم امکان تعزیر پدر ابهام وجود داشت، در تبصره ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۸۸، این ابهام برطرف شده و با این عبارت که «سرقت پدر یا جد پدری از فرزند یا نوه خود جرم نیست»، رابطه ابوت اساساً مانع تحقق جرم دانسته شده و این امر به معنای عدم امکان تعزیر پدر یا جد پدری است.

به نظر می‌رسد حکم ماده ۲۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی، کاملاً منطبق با مصلحت حقوقی و اهداف تعقیب و کیفر متهم بود و بسیاری از تبعات ناخواسته‌ای که تعقیب و مجازات متهم - علی‌رغم میل باطنی شاکی خصوصی - در پی داشت جلوگیری می‌نمود. نکته قابل توجه این که ارفاق و معافیت تنها محدود به سرقت نبود و در اکثر جرایم مالی و بعضی جرایم دیگر این حکم جاری بود. تبصره ۲ ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب شهریور ۱۳۹۰ مواردی را اعلام کرده بود که در آنها تعقیب جزایی جز با شکایت شاکی خصوصی شروع نمی‌شد و در صورت گذشت او تعقیب یا اجرای حکم موقوف می‌گشت، مگر این‌که متهم سابقه محکومیت مؤثر کیفری به علت ارتکاب جرم مشابه آن داشت. در تاریخ ۲/۱۱/۱۳۵۲ بند دیگری به موارد این تبصره اضافه شد که به موجب آن در این جرایم نیز جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب شروع نمی‌شد و در صورت گذشت شاکی تعقیب یا اجرای

حکم موقوف می‌گشت: «سرقت و خیانت در امانت و کلاه برداری و جرائمی که در حکم کلاه برداری است و جرم‌های موضوع ماده ۲۳۳ و ۲۳۴ قانون کیفر عمومی و ماده ۵ قانون تشدید مجازات رانندگان که ناظر به نقص عضو است و آن قسمت از ماده ۱۷۲ قانون کیفر عمومی که ناظر به شکستن یا نقص عضو می‌باشد بدون این‌که منتهی به نقص عضو کامل گردد مشروط به این‌که مرتکب این جرایم همسر و یا از اقربای نسبی تا درجه سوم و یا اقربای سببی تا درجه دوم شاکی خصوصی باشد.»

تسری موقوفی تعقیب به جرایم مالی و سایر جرایم مذکور در ماده نیز اقدامی پسندیده و قابل توجیه بود چون در این جرایم که حیثیت خصوصی آن غلبه دارد با گذشت صاحب حق دلیلی برای تعقیب و اعمال کیفر بر متهم وجود ندارد و جای آن داشت که مقنن بعد از انقلاب نیز محتوای این بند را در قوانین جدید به رسمیت می‌شناخت.

مطالعه تطبیقی

در قانون مجازات فرانسه، «مصونیت خانوادگی» یکی از بارزترین موارد مصونیت‌ها است و وجود قرابت بین بزه‌کار و مالباخته به‌ویژه در جرائم مالی هم از حیث نوع تأثیر و هم از حیث دامنه شمول آن تأثیری در خور توجه دارد به گونه‌ای که در چنین مواردی حتی بدون نیاز به رضایت و گذشت شاکی خصوصی، جرم غیر قابل تعقیب است. ماده ۱۲-۳۱۱ این قانون مقرر می‌کند: «سرقت ارتكابی به وسیله اشخاص زیر نمی‌تواند مستوجب تعقیب‌های کیفری باشد: ۱- سرقت به زیان فرزندان یا پدران و مادران در خط مستقیم اقارب؛- سرقت به زیان همسر، جز به هنگامی که از وی جدا شده یا مجاز به سکونت به طور جداگانه گشته باشد.»

این حکم اختصاص به سرقت ندارد و در مورد جرم اخاذی (با تهدید به زور و ایراد زیان‌های مادی - با تهدید به ایراد زیان‌های معنوی) نیز مواد ۹-۳۱۲ و ۱۲-۳۱۲ با عباراتی مشابه مقرر می‌دارند: «مفاد ماده ۱۲-۳۱۱ نسبت به جرائم پیش‌بینی شده به موجب مبحث کنونی قابل تسری است.» هم چنین ماده ۳-۳۱۳ مقرر می‌دارد: «مفاد ماده ۱۲-۳۱۱ نسبت به بزه کلاه‌برداری قابل تسری است.» ماده ۴-۳۱۴ آن قانون نیز اعلام می‌دارد: «مفاد ماده ۱۲-۳۱۱ به جنحه خیانت در امانت قابل تسری است.» به گفته بعضی، در حقوق انگلستان، "مشترک المال" بودن زن و شوهر قبلاً به معنی آن بود که آنان نمی‌توانند به سرقت

اموال یکدیگر محکوم شوند ولی در حال حاضر، دیگر این گونه نیست. (میرمحمدصادقی، ۲۴۹)

ماده ۶۷۴ قانون العقوبات اللبنانی نیز مقرر نموده است: «مرتکبان جرائمی که در فصل‌های قبل ذکر شد (یعنی سرقت، کلاه برداری، خیانت در امانت و جرائم در حکم آن)، هنگامی که به واسطه ارتکاب جرم به یکی از اصول یا فروع یا پدر یا مادر یا فرزند خوانده یا همسری که قانوناً از زوجه‌اش جدا نشده ضرری وارد نمایند از مجازات معاف می‌شوند.»

حقوق دانان لبنانی معافیت خویشاوندان از مجازات در جرائم مالی را از معاذیر معاف کننده «عذر محل من العقاب» می‌دانند به معنای عذری که مجرم را از همه مجازات معاف می‌کند. (نجیب حسنی، ۶۳۹/۲)

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان شده به نظر می‌رسد، جز در مورد سرقت حدی که مبتنی بر دلیل خاص است، دامنه روابط خانوادگی مؤثر در جرایم علیه اموال محدود به پدر، جد پدری یا مادر نیست و با توجه به وجود تعاملات مالی، رابطه خونی و عاطفی بین خویشاوندان نزدیک می‌توان ظابطه مذکور در ماده ۲۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی - یعنی وجود قرابت نسبی درجه اول، دوم یا سوم و یا قرابت سببی درجه اول یا دوم بین متهم با بزه‌دیده - را مدنظر قرار داد.

از حیث دامنه جرایم علیه اموال و مالکیت متأثر از روابط خانوادگی، نباید تأثیر قرابت محدود به سرقت باشد بلکه همان گونه که در تبصره ۲ ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب شهریور ۱۲۹۰ اصلاحی ۲ / ۱۱ / ۱۳۵۲ آمده بود، دامنه تأثیر باید به سایر جرایم علیه اموال نظیر کلاه‌برداری، جرایم در حکم کلاه‌برداری، خیانت در امانت و جرایم در حکم خیانت در امانت، تخریب، احراق، تصرف عدوانی، اخذ سند یا نوشته با قهر و غلبه و ... نیز تسری یابد. بنابراین پیشنهاد نگارنده، احیاء محتوای ماده ۲۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی و بلکه تجدید حیات بند ۵ تبصره ۲ ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ شمسی است.

از حیث نوع مصونیت خانوادگی در جرایم علیه اموال نیز به نظر می‌رسد، امکان صدور قرار موقوفی تعقیب در صورت وجود رابطه خانوادگی و گذشت بزه‌دیده، پیشنهادی منطقی و تامین‌کننده مصلحت فردی و اجتماعی است.

مصلحت مورد ادعا، دخالت حداقلی دستگاه قضایی در روابط خصوصی توأم با حفظ روابط عاطفی بین خویشاوندان و تداوم روابط بین اشخاصی است که علی‌رغم وقوع جرم توسط یکی علیه دیگری و بر هم خوردن موقت روابط آنان، جلوگیری از تیره‌تر شدن روابط فردی و خانوادگی آنهاست. به علاوه، این که ادامه تعقیب خویشاوند، علی‌رغم گذشت بزه دیده، نه تنها موجب افشای اسرار خانوادگی در مراحل رسیدگی و محاکمه و بحث‌های ناشی از عصبانیت طرفین در جلسات دادگاه می‌شود بلکه مجازات کردن بزه‌کار در این شرایط، دخالت بیش از حد دولت در روابط خصوصی و خانوادگی را، حتی در ذهن بزه‌دیده، به تصویر می‌کشد.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- الأردبیلی، المولی أحمد (المقدس الأردبیلی)، *مجمع الفائدة والبرهان*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ق.
- الإصفهانی، محمد بن الحسن (فاضل هندی)، *كشف اللثام عن قواعد الأحكام*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ق.
- الإمام الخمينی، روح الله، *تحریر الوسيلة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- باهری، محمد، *نگرشی بر حقوق جزای عمومی*، تهران انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- جلال الدین السیوطی، *الدر المنثور*، بیروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، ۱۳۶۵ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- الحلبی، حمزة بن علی حسینی (ابن زهره)، *غنية النزوع إلى علمی الاصول والفروع*، قم، مؤسسة الإمام الصادق، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ق.
- الحلبی، أبو الصلاح تقی الدین بن نجم، *الكافی فی الفقه*، اصفهان، مكتبة الإمام أميرالمؤمنین، الطبعة الاولى، ۱۴۰۳ق.
- الحلی، أبو القاسم نجم الدین (محقق حلی)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تهران، انتشارات استقلال الطبعة الخامسة، ۱۴۲۱ق.
- _____، *نکت النهایه*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.

الحلی، محمد بن فهد الاسدی، **المهذب البارع فی شرح مختصر النافع**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ق.

الحلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، **قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق.

_____، **إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۰ق.

_____، **تذكرة الفقهاء**، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.

_____، **مختلف الشيعة فی احكام الشريعة**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ق.

الحلی، أحمد بن إدريس، **السراير الحاوی لتحرير الفتاوى**، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۱ق.

الحلی، يحيى بن سعيد، **الجامع للشرائع**، قم، مؤسسة سيّد الشهداء العلمية، ۱۴۰۵ق.

الخويي، سيد ابو القاسم، **مبانى تكملة المنهاج**، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخويي، ۱۴۲۲ق.

الدارمي، عبدالله بن بهرام، **سنن الدارمي**، دمشق، مطبعة الاعتدال، بی تا.

دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی معاونت آموزش قوه قضاییه، **گنجینه آرای فقهی - قضایی**، بی تا.

الدیلمی، حمزة بن عبدالعزيز (المعروف بسلار)، **المراسم العلوية فی الاحکام العلوية**، قم، منشورات الحرمین، الطبعة الاولى، ۱۴۰۴ق.

السبزواری، سيد عبد الاعلی، **مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام**، قم، مؤسسة الناشر، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۳ق.

السیوطی، جلال الدین، **الدرالمشهور**، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الاولى، ۱۳۶۵ق.

الطباطبایي، السيد علی، **ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ق.

الطرابلسی، قاضی عبدالعزيز بن البراج، **المهذب**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۶ق.

الطوسی، محمد بن الحسن، **المبسوط فی الفقه الإمامية**، تهران، الکتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۷ق.

_____، **النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى**، بیروت، دار الکتب العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۰ق.

_____، **الخلاف**، الطبعة الاولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۷ق.

- الطوسی، محمد بن علی (المعروف بابن الحمزه)، *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، قم، مكتبة آية... المرعشي النجفي، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ق .
- العاملي، محمد بن الحسن الحر، *وسايل الشيعة*، الطبعة السادسة، تهران، المكتبة الاسلامية، ١٣٦٧
- العاملي، زين الدين الجبعي (الشهيد الثاني)، *مسالك الافهام إلى تنقيح شرايع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الاولى، ١٤١٣ق.
- العاملي، محمد بن مكى، (الشهيد الاول)، *الدروس الشرعية، فى فقه الاماميه*، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٧ق.
- العكبري البغدادي، محمد بن النعمان (المعروف بالشيخ المفيد)، *المقنعه*، قم، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، چاپ اول ١٤١٣ق.
- على آبادي، عبدالحسين، *حقوق جنائى*، تهران، فردوسى، چاپ دوم، ١٣٨٥.
- الفاضل اللنكراني، الشيخ محمد، *تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيله (الحدود)*، قم، مركز فقه الأئمة الأطهار، الطبعة الثانية، ١٤٢٢ق.
- القمي، محمد بن على بن بابويه (المعروف بالصدوق)، *علل الشرايع*، قم، كتابفروشى داورى، بى تا، (افست شده از روى نسخه مكتبة الحيدريه، نجف اشرف، ١٣٨٦ق).
- الكريمى الجهرمى، على، *الدر المنضود فى احكام الحدود*، (تقريرات أبحاث السيد محمدرضا الكليبايگاني)، قم، دارالقرآن الكريم، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق.
- الكلينى الرازى، محمد بن يعقوب، *الكافى*، تهران، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الرابعه، ١٤٠٧ق.
- كيدرى، قطب الدين محمد بن حسين، *إصباح الشيعة بمصباح الشريعة*، قم، مؤسسة الامام الصادق، الطبعة الاولى، ١٤١٦ق.
- مير محمد صادقى، حسين، *حقوق كيفرى اختصاصى ٢ (جرايم عليه اموال ومالكيت)*، تهران، نشر ميزان، چاپ ششم، ١٣٧٨.
- نجفى، محمد حسن، *جواهر الكلام فى شرح شرايع الإسلام*، تهران، دارالكتب الإسلامية، الطبعة الرابعه، ١٣٧٤.
- نجيب الحسنى، محمود، *جرائم الاعتداء على الاموال*، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقيه، الطبعة الثالثه، ١٩٩٨م.
- النسائى، احمد بن على، *سنن النسائى*، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٩٣٠م.